گذری بر «دیوان حکیم ناصر خسرو»

اکبرزاده، هادی

«دیوان ناصر خسرو»از آثار مهم شعر فارسی‏ است که در قرن پنجم هجری سروده شده است. از این دیوان تا کنون چاپ‏های متعددی به تصحیح‏ استادان بزرگی به بازار کتاب آمده است.اما اولین‏ کتابی که در این زمینه شرح تمام دیوان را دربرمی‏گیرد«دیوان حکیم ناصر خسرو»است که‏ متنی انتقادی همراه با شرح و توضیح دارد و از سوی‏ انتشارات پیام امروز با تصحیح و شرح دکتر جعفر شعار و دکتر کامل احمدنژاد به زیور طبع آراسته شده‏ است.

در این نوشتار قصد آن دارم با دیدی انتقادی، نظر خود را در مورد شرح بعضی از ابیات در نسخه‏ مورد اشاره بیان کنم:

1-ص 9،سطر 9:«چراغ روشن»را ترکیب‏ اضافی دانسته‏اند.

\*«چراغ روشن»ترکیب وصفی است نه ترکیب‏ اضافی.

2-ص 10،سطر 13:آمده است:«در غیر مواردی که یاد شد،مرکب جدا نوشته می‏شود از قبیل ترکیب اضافی و وصفی با حفظ نشانه‏ اضافه:چراغ روشن،شورای عالی.»

\*در این جا نیز آوردن«چراغ روشن»به عنوان ترکیب اضافی اشتباه به نظر می‏رسد.

3-ص 50،بیت 51:

گر بخواب اندر،کسایی دیدی این دیبای من‏ سوده کردی شرم و خجلت مر کسایی را کسا

در توضیحات آمده است:«اگر کسایی(شاعر) این دیبای(شعر)مرا می‏دید.از شرم و خجلت‏ کسایی-(جامه)کسایی را می‏سایید،از میان‏ می‏برد»

\*در مصرع دوم«شرم و خجلت»نهاد است و باید به این صورت معنی شود:...شرم و خجلت‏ کسای کسایی را می‏سایید.در معنی داده شده«از» زاید به نظر می‏رسد.

4-ص 62،بیت 22:

که آراید،چه گویی،هر شبی این سبز گنبد را بدین نورسته نرگس‏ها و زراندود پیکان‏ها؟

در توضیحات آمده است:«نرگس و پیکان، استعاره از ستاره‏هاست.»

\*«نرگس‏ها،استعاره از«ستاره‏ها»ست ولی‏ «پیکان‏ها»استعاره از«شهاب‏ها»هستند.

5-ص 89،پاورقی،بیت 10:

آمده است:«...زی تیز نگه کرد و پر خویش‏ برو دید...»

\*«زی تیر»است نه«زیر تیز».

6-ص 140،بیت 45:

عروة الوثقی حقیقت عهد فرزندان توست‏ شیفته‏ست آن کس که او در عهدشان بستار نیست

در توضیح آمده است:«بستار:سست و نااستوار.»

\*در بعضی نسخ«شیفته‏ست»بصورت‏ «شیغتست»آمده است و در آن صورت«بستار»بدون‏ اشکال است ولی با توجه به اینکه«شیفته»در اینجا به معنی«دیوانه،سرگردان...»است بهتر است‏ «ستار»به جای«بستار»بیاید:

«بستار:گرفتار،در گرو...ابو الفتوح رازی‏ در تفسیر خود در ذیل آیه

«کل نفس بما کسبت رهینة»

گوید:فتاده گفت:مردمان همه بستارند به گناه‏ خود الا اهل بهشت.»(1)

7-ص 145،بیت 35:

تو را اندر جهان رستنی خواند از ارکان کردگار کامرانت

زمانی اندرومی خاک خوردی‏ نبود آگه کس از نام و نشانت

گهی بدرود خوشه‏ت ور ز کاری‏ گهی بشکست و ساخی باغبانت

وز آنجا در جهان مردمت خواند ز راه مام و باب مهربانت

...وزان پس کت کدیور پاسبان بود رسول مصطفی شد پاسبانت

در توضیح«کدیور»آمده است:«کدخدا، رئیس.»

\*با توجه به ابیات بالا که انسان در مرحله نبات‏ بوده است و پس به مرحله حیوان می‏رسد«کدیور» به معنی«برزیگر و زارع»است.(2)

8-ص 146،بیت 3:

تو نشسته خوش و عمر تو همی پرد مرغ کردار و برو مرگ نهاده فخ

در توضیح این بیت آمده است:«تو خوش‏ نشسته‏ای و عمرت مانند مرغ در حال پختن است‏ و اجل برای آن تله نهاده.»

\*معلوم می‏شود حاشیه نویس با مصحح و متن‏ نویس از یکدیگر جدا هستند و از هم دور افتادند. حاشیه‏نویس«پرد»را به احتمال زیاد«پزد»خوانده‏ است و«در حال پختن»معنی کرده است.معنی‏ درست آن«در حال پریدن»است.

9-ص 152،بیت 37.

منو بر گذشته نود،بیش از این‏ که اکنونت زیر قدم بسپرد.

«قدم»نادرست است و صحیح آن«قدم»است.

10-ص 159،بیت 2:در معنی

جز آن نادان که پیل چهل زیر پی سپردستش‏ کسی خود را به کام اژدهای مست نسپارد.

آمده است:«بجز نادانی که سوار بر پیل جهل‏ نابود کننده و به حال خود رها شده باشد کسی خود را به کام اژدهای مست نمی‏سپارد.»

\*نمی‏دانم«سوار بر پیل»و«به حال خود رها شده»از کجای بیت دریافت می‏شود احتمالا شارحان بیت را درست نخوانده‏اند.معنی آن این‏ است:«جز آن نادان که پیل جهل(تشبیه جهل به‏ پیل)او را در زیر پی،لگدکوب کرده است کسی‏ خود را به کام اژدهای مست نمی‏سپارد.»-زیر پی‏ سپردستش:زیر پا او را لگدمال کرده است.رابطه‏ پیل و لگدکوب کردن در زیر پا کاملا آشکار است.

11-ص 162.بیت 16:

در توضیح مصرع دوم آمده است:«خود را کارآمد و مؤثر نداند.»

\*در مصرع دوم«خرد»نهاد است نه مفعول. مفعول فعل«نشمارد»آن است.«شایسته است که‏ خرد آن را که چنین زن او را بفریبد مرد به حساب‏ نیاورد.«ناصر خسرو در ادبیات دیگر خرد را اینگونه‏ وصف کرده است:

سوی خرد جز که سخن نیست مرد او سخن و کالبدش لعبت است.

(3)

و:که رادیو دنیا گرفته است اسیر مرو را کسی جز خود کی خرد.

(4)

12-ص 164،بیت 23 و 22:

کمانت خاطر و حجت سپرت باید ساخت‏ ز نکته‏های نوا در سهام باید کرد.

چو ناصبی معربد دلام خواهد ساخت

تو را جزای دلامش دلام باید کرد.

در توضیح«دلام»آمده است:«مکر و فریب‏ و عشوه.»

\*با توجه به بیت قبل و مراعات النظیر بین‏ کمان،سپر و سهام،«دلام»به معنی«ژوبین و نیزه‏ کوچک»بهتر است.

استاد مهدی محقق نیز در تحلیل اشعار ناصر خسرو«دلام»را به معنی نیزه کوچک و زوبین آورده‏ است.

13-ص 172،بیت 17:

حکمت را بود خانه بلخ و کنون‏ خانه‏ش ویران و بخت وارون شد.

\*«بود davob »باید به صورت«بود @ dob » بیاید.در بیت قبل نیز می‏گوید:

خاک خراسان چو بود جای ادب‏ معدن دیوان ناکس اکنون شد.

14-ص 180،ص 51:

پراپرند ز طمع باز و جغد کان بی‏رنج‏ نشسته‏اند از ایشان طمع گسسته شد.

در توضیح آمده است:«بازهای شکاری سرشار از طمع‏اند و جغدها آسوده نشسته‏اند و بازها از آن‏ طمع بریده‏اند.(زیرا جغد شکار باز نیست.)»

\*«باز»مفرد است و«پراپرند»جمع است و نهاد و فعل(-ند)با هم مطابقت نمی‏کند.در نسخه بدل‏ به جای«پراپرند»«برابربر»آمده است.و به جای‏ «نشسته‏اند از ایشان»«نشسته‏اند ازیرا»آمده است. (5)بیت به صورت زیر می‏تواند تصحیح شود:

برابر برز طمع بازو جغدکان بی‏رنج‏ نشسته‏اند زیرا طمع گسسته ستند.

در این صورت معنی کاملا مشخص و بدون‏ عیب است:«باز به خاطر طمع برابر پرواز می‏کند (اوج می‏گیرد و خود را به رنج می‏افکند)ولی‏ جغدها بدون رنج و زحمت نشسته‏اند زیرا طمع‏ ندارند.»اگر به صورت«از ایشان»بیاوریم نیز معنی‏ صحیح است:«بازها به خاطر طمعی که دارند بر ابرها پرواز می‏کنند ولی جغدها چون بی طمع آفریده‏ شده‏اند بی‏رنج و زحمت نشسته‏اند.در این صورت‏ «از ایشان»به معنی«از جغدها»ست و عبارت«از ایشان طمع گسسته ستند»،«آنها را بی‏طمع‏ آفریده‏اند.»معنی می‏شود.

15-ص 201،بیت 46.

آنچه حجت می به دل بیند نبیند چشم تو با درازی مر سخن را زین همی پهنا کند.

در توضیح آن آمده است:«پهنا کردن:بسط دادن.»

\*به نظر می‏رسد در اینجا«پهنا کردن»کوتاه‏ کردن و از بین بردن معنی دهد و به طور مجاز تمام‏ کردن و قطع کردن.معنی بیت:«چون آنچه حجت‏ به دل می‏بیند چشم تو نمی‏بیند با وجود درازی، سخن را به این خاطر تمام می‏کند.»«حسن‏ تخلص»نیز برای پایان بردن قصیده آورده و این بیت‏ آخر قصیده است.

16-ص 200،بیت 33:

هر یکی از هر گل و میوه همی گوید تو را کش بدان صورت کسی دانا همی عمدا کند.

\*«کش»نادرست است و درست آن«کش» است.در چاپ دانشگاه تهران نیز به صورت‏ «که ش»آمده است.

17-ص 204،بیت 10:

گر بخندند گروهی که ندارند خرد تو چه دیوانه به خنده‏ی دگران نیز مخند

\*«چه»نادرست است و درست آن«چو» است.در صفحه 403 دیوان ناصر خسرو چاپ‏ دانشگاه تهران نیز«چو»آمده است.

18-ص 228،بیت 18:

من به چه کارم خدای را که ببایست‏ کردن چندین هزار کار و بیاوار

در توضیح آمده است:«من به چه کارم:به چه‏ کاری می‏آیم،به چه دردی می‏خورم.بیاوار: بی‏رسم،بی‏قاعده،بی‏حساب.»

\*«بیاوار»به معنی بی‏حساب و بی‏رسم و قاعده‏ درست نیست بلکه به معنی«شغل و عمل»است. ناصر خسرو:

من نقش همی بندم و تو جامه همی باف‏ این است مرا با تو همه کار و بیاوار!

19-ص 231،بیت 1:

برآمد سپاه بخار از بحار سوارانش پر در کرده کنار

در توضیح آمده است:«سواران:قطرات آب‏ (استعاره)»

\*«سواران»استعاره از«ابر»است و«در» استعاره از«قطرات آب باران»است.

20-ص 232-بیت 15:

دهد دست و سر بوس گل را سمن‏ چو گیرد سمن را گل اندر کنار

در توضیح آمده است:«دست و سر بوس:

دست‏بوس و سربوس.»

\*در مصرع اول فعل«بوس دهد»است و «دست و سر»مفعول است.معنی بیت:«سمن، دست و سر گل را بوس دهد.»و«دست بوس و سربوس»اشتباه است.

21-ص 237،بیت 26.

چون لؤلؤی شهوار نباشد جو،اگر چند جو را بگزیند و خر بر لؤلؤ شهوار

در معنی این بیت آمده است:«هر چند خریداران جو بیشتر از مشتریان لؤلؤ هستند ولی‏ لؤلؤی بر جو برتری دارد.

\*با توجه به ابیات زیر بهتر است اینگونه معنی‏ شود:«هر چند خر جو را بر لؤلؤ شهوار ترجیح‏ می‏دهد ولی جو چون لؤلؤ شهوار نیست.»و «هر چند خریداران جو بیشتر از مشتریان لؤلؤ هستند.»از بیت دریافت نمی‏شود.ناصر خسرو:

خر سپس جو دوید و تو سپس نان‏ اکنون در زیر بار می‏رو خروار

(6) یا:

بانگ بردارند و بخروشند بر امید خورد چون حدیث جو کنی بی شک خران افغان کنند.

(7) 22-ص 278،بیت 112:

ای معنی را نظم سخن سنج تو میزان‏ ای حکمت را نثر تو بسته به مسطر.

در توضیح مصرع دوم آمده است:«ای آن که‏ نثر تو به وسیله مسطر بر کاغذ نقش بسته است.»

\*مصرع دوم درست معنی نشده است و «حکمت»از معنی مصرع دوم فوت شده است: «ای کسی که نثر تو حکمت را به وسیله مسطر بر کاغذ نوشته است.»

23-ص 782،بیت 30:

ای جاهل مفلس ار بکوشی‏ گنجور شوی ز علم گنجور

\*«علم گنجور»اشتباه است و بصورت‏ «گنجور شوی ز علم،گنجور»درست است. است

24-ص 282،بیت 31:

گر حکمت منت در خور آید گنجور شدی و گشت مأجور.

در توضیحات آمده است:«گشت مأجور:مزد و اجرت می‏یافت.»

\*«گشت»در این‏جا به قرینه«شدی»«گشتی»: «گنجور شدی و گشتی مأجور.»«گشتی»فعل‏ مستقبل محقق الوقوع به صیغه ماضی است.یعنی‏ فعل ماضی است ولی معنی آینده می‏دهد.

«حافظ:

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش‏ گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

حافظ در چند مورد دیگر«شد»را به جای شود»[ خواهد شد ]به کار برده است از جمله:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند.

یا:

این چه عیبیست کز آن عیب خلل خواهد بود ور بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست»

(8) 25-ص 284،بیت 4:

تا به پیشت یکی اگر فاسق‏ بیش و بهتر رودت فسق و فجور.

در معنی آورده‏اند«اگر فاسق و تباهکاری پیشرو تو باشد می‏توانی بهتر فسق و فجور کنی.»

\*«به پیشت»«پیشرو»معنی شده است.در اینجا«به پیشت»به معنی«در نزدت»درست‏تر است.

26-ص 292،توضیح 41:آمده است: «کنده سعیر:گودال،دوزخ.»

\*باید به صورت«گودال دوزخ»باشد.

27-ص 294،بیت 31:

«که نماید چنان که گفته ستند «باز دارد تو را ز«شعر شعیر.»

\*«شعر»اشتباه است و درست آن«شعر» است:

دنیات دور کرد ز دین وین مثل تو راست‏ کز شعر بازداشت تو را جستن شعیر

(9) 28-ص 300،بیت 50:

تو به آواز چرا می‏رمی از شیر خدا چون پی شیرنگیری و نباشی نخجیر؟

در معنی آن آمده است:«تو دنبال آواز می‏روی‏ و از شیر خدا علی(ع)می‏رمی!چرا پی شیر را نمی‏گیری که شکار او باشی،یعنی مطیع علی(ع) شوی؟»

\*«تو به دنبال آواز می‏روی»در بیت نیامده‏ است و بیت به معنی«تو چرا با آواز شیر خدا از او می‏رمی(می‏ترسی)...»رابطه«آواز شیر»و «رمیدن»کاملا آشکار است و«تو به دنبال آواز می‏روی»درست معنی مقابل بیت است.

29-ص 203،بیت 7:

چون نپوشی چه خز و چه مهتاب‏ چون نبویی چه نرگس و چه پیاز.

در توضیحات آمده است:«مهتاب»به معنی«به‏ رنگ مهتاب،کم رنگ.»

\*«مهتاب»در اینجا به معنی«نور مهتاب»است‏ و«مهتاب پوشیدن»کنایه از عریان و برهنه بودن‏ است.

«چون لباس نپوشی اگر خز داشته باشی و یا برهنه باشی یکسان است...»

30-ص 304،بیت 10:

آن نه مال است کش نگه داری‏ تا نپرد چو باز بر پرواز

«بر پرواز»به معنی باز شکاری که کارش پرواز کردن است(؟)آمده است.

\*بهتر است«بر پرواز»را به معنی«بلند پرواز» بگیریم.

31-ص 312،بیت 32:

ای پسر،گر دل و دین را سفهالاش کنند تو چو ایشان مکن و دین و دل خویش ملاش.

در توضیحات آمده است:«ملاش»آلوده‏ مکن،از لاشیدن.

\*«لاشیدن»به معنی لاش کردن و غارت کردن‏ به زبان مرغزی(برهان)مناسب‏تر است.دکتر مهدی محقق نیز در ص 251 تحلیل اشعار ناصر خسرو«لاشیدن»را به معنی«لاش کردن و تاراج و غارت»آورده است.استاد فروزانفر در جزء دوم از دفتر اول ذیل بیت:

غیب و آینده بریشان گشت فاش‏ ذکر ماضی پیش ایشان گشت لاش

آورده است:«لاش»به زبان مرغزی غارت‏ بود،طیان گوید:

به لاش عشق من آن نوجوان بسان کلاب‏ جوال و جبه من لاش کرد و کیسه خراب

(لغت فرس،ذیل لاش)

...خاقانی نیز گوید:

فاش کند تیغ تو قاعده انتقام

لاش کند رمح تو مائده کارزار(دیوان خاقانی، ص 181)

یا:

خوان صبوحی به شیب مقرعه کن لاش‏ کابرش روز آتشین ستام برآمد.

(همان مأخذ،ص 144)

سنایی غزنوی از این کلمه صفت ساخته که بر وجود فعلی از آن،قرینه تواند بود:

رنج کاران گنج لاشانند زر نگهدار راز پاشانند

(حدیقه سنایی،ص 453)

آن فعل را در این بیت می‏توان یافت:

ای پسر گر دل و دین را سفهالاش کنند تو چو ایشان مکن و دین و دل خویش ملاش»

(10) 32-ص 319،بیت 53:

با طلعت مبارک مسعود او ز سعد خالی است مشتری را در قوش طلعتش

معنی شده است:«طلعت مبارک مستنصر همچون خالی مایه آرامش چهره مشتری در خانه‏ قوس است؛یعنی او سعادت بخش‏تر از ستاره‏ مشتری است.»

\*در این بیت«با»به معنی«در مقابل»و «در برابر»است.در معنی داده شده«با»و«از»جایی‏ ندارند و«از سعد»متمم مسند(خالی)است.«در برابر طلعت مبارک مسعود او،مشتری در قوس‏ طلعتش از سعد خالی است.»«خالی است»به‏ معنی«تهی است»صحیح است و هیچ ارتباطی با «خال چهره ندارد.»در مصرع دوم:«مشتری، طلعتش در قوس خالی است.»«ش»همان‏ «مشتری»است.یعنی اضافه گسسته است مانند جمله«حسن،برادرش مریض است.»

33-ص 356،بیت 35 و 34:

زین اسب آز ذل است ای پسر

فعل او خواری،عنان او سوال

تا فرود آیی به آخر گر چه دیر بر در شهر نمیدی لا محال

در معنی این دو بیت آمده است:«اگر اسب‏ آز شوی،سرانجام به شهر نومیدی در می‏آیی.»

«اگر اسب آز شوی»در دو بیت ذکر شده‏ دریافت نمی‏شود بلکه منظور این است که«اگر سوار اسب آز شوی...»

34-ص 377،بیت 12:

گر ندانی که این مثل بر کیست‏ بروی بر طریق ملعون پیل.

در توضیحات آمده است:«ملعون پیل»ترکیب‏ اضافی است با حرف نشانه اضافه(ملعون پیل)»

\*ممکن است«ملعون پیل»صفت مرکب‏ جانشین موصوف باشد یعنی«فرد ملعون پیل»که‏ در این صورت«ملعون پیل»صفت جانشین‏ موصوف است و نقش آن«مضاف الیه»یا ملعون‏ پیل یعنی پیل ملعون.که در این صورت«ملعون» صفت پیل است.

35-ص 401،بیت 26

نزدیک خزان خلق،ایراک همواره چنین ذلیل‏ و خوارم.

\*«خزان»اشتباه است و درست آن«خران» است.

36-ص 402،بیت 45 و 46:

شش بود رسول نیز مرسل‏ بندیش نکو در اعتذارم

از پنج چو بهتر است ششم‏ بهتر ز سه باشد این چهارم.

در توضیحات آمده است:«شش رسول(؟)» و در صفحه 465 در توضیح بیت 17:

ز بهر آن که بنمایندمان آن جای پنهانی‏ دمادم شش تن آمد سوی ما پیغمبر از یزدان

آمده است:«شش تن به احتمال،حواس‏ باطن»

\*ناصر خسرو حواس را اینگونه وصف کرده‏ است و آنها را پنج حس دانسته است:

روزی دهان پنج حواس و چهار طبع‏ خوالیگران نه فلک و هفت اخترند.

(11) منظور از«شش مرسل»و«شش تن»شش پیامبر هستند که در خوان الاخوان آمده است:

«پس بگوییم که این مرتبت(پیغمبری، وصایت،امامت)از سردور آدم علیه السلام تا به‏ آخر دور محمد(ص)بگشت.هر مرتبتی اندر شش‏ تن و هژده تن اندر عالم،اندرین سه مرتبت ایستادند چون آدم و اساس او امام او و نوح و اساس او و امام او،و ابراهیم و اساس او و امام او،و موسی و اساس او و امام او و عیسی و اساس او و امام او و محمد و اساس او و امام او،علیه السلام و به هفتم‏ ایشان کار دین تمام شود...»(12)

و نیز در این کتاب آمده است:«و او راهنمایی‏

است بر شش صاحب شریعت از آدم تا محمد مصطفی علیهم السلام،که ایشان هر یکی اندر زمانه‏ خویش از بهر راست کردن صورت‏های روحانی‏ آمدند اندر خلق آن زمانه و تمامی دعوت ایشان و راستی مقصودشان به هفتم ایشان که خداوند قیامت‏ است.»(13)

در صفحه 182 این کتاب آمده است:«پس‏ همچنین این شش صاحب شریعت داعیان خداوند قیامت بودند و این شش تن که خلق را بدان هفتم‏ خویش خواندند مانند بودند مر شش جهت را که‏ هر یکی دلیل همی کنند بر هفتم که آن جسم است و عالم مر او را شش جهت بود سبب بود مر بیرون‏ آوردن صورت جسمی مردم را و قائم قیامت‏ سلام الله علی ذکره که مرو را این شش جهت‏ بزرگوار بود که هر یکی خلق عالم را بدو دعوت‏ کردند سبب بود مر بیرون آوردن صورت لطیف از مردم.»در همین صفحه دایره‏ای ترسیم شده است‏ که نام شش مرسل در آن آمده است:

استاد جلال متینی نیز آورده است:«در جای‏ دیگر اظهار داشته است همانطور که از شش رسول‏ مرسل،رسول ششم که پیغامبر ما باشد بر دیگران‏ ترجیح دارد و بهمان ترتیب خلیفه چهارم نیز از سه‏ خلیفه نخستین برتر است.»(14)

بنابراین«شش مرسل»و«شش تن»همان«آدم، نوح،ابراهیم،موسی،عیسی و محمد(سلام الله‏ علیهم)هستند.

37-ص 479،بیت 48:

ای جوان،عبرت از این پیر هم اکنون گیر از سر سولان بندیش هم از پایان.

آمده است:سولان:آغاز.»

در تحلیل اشعار ناصر خسرو آمده است: «سولان یا سبلان کوهی است در سه فرسنگی‏ اردبیل(برهان):

این چاه بر شو به سولان دانش

به یک سو شو از جوی از جر عصیان(322)

ای جوان،عبرت از این پیر هم اکنون گیر از سر سولان بندیش هم از پایان

(379) استاد پورداود در کتاب خود فصلی مشبعی‏ تحت عنوان«سولان»آورده و گفته‏های مورخان و جغرافی نویسان را درباره آن نقل کرده و چنین‏ برمی‏آید که این نزد زردشتیان محترم بوده(15)...» 38-ص 481،بیت 2:

من مر تو را نمودم،اگر چه ندیده بود با کاروان رابط کسی هر دوان دوان.

\*اگر«کسی»را مضاف الیه«رباط»بدانیم فعل‏ «ندیده بود»بدون نهاد می‏ماند.«رباط»باید جدای‏ از«کسی»باشد.چون«کسی»نهاد فعل«ندیده بود» است.

39-ص 484،بیت 20:

این همه با خیل و حشم رفته‏اند نه مه مانده‏ست کنون نه شبان.

\*به طور اشتباه«رمه»به صورت«مه»نوشته‏ شده است.

40-ص 486 بیت 8:

تن چرای گور خواهد شد به تن تا کی چری؟ جانت عریان است و تو بر گرد تن کرباس تن.

\*«کرباس تن»باید بصورت صفت مرکب‏ «کرباس تن»یعنی«تننده کرباس»بیاید و کسره‏ اضافی«کرباس تن»اضافه است.

41،ص 545،بیت 6:

طرفه چراغی است گل،فروخته هموار آتشش آب و عمیق و مشک و دباله.

\*«عمیق»اشتباه است و درست آن«عقیق» است.در چاپ دانشگاه تهران نیز«عقیق»آمده‏ است.

42-ص 593،بیت 35:

گنهکار را سوی آتش‏ دلیلی‏ کم آزار را سوی جنت مهاری

چنین معنی شده است:«ای جهان،تو باعث‏ رفتن گناهکار به دوزخ و غافل جلوگیری از رفتن‏ بی آزار به بهشتی.»

\*مصرع دوم به این معنی است که:«تو بی‏آزار را به سوی جنت می‏بری»و مصرع اول و دوم در مقابل یکدیگر قرار دارند.ناصر خسرو در چند بیت‏ قبل در مورد جهان آورده است:

اگر جاهل اندر تو بدبخت شد،من‏ به دین از تو الفغده‏ام بختاری

(بیت 33) در مصرع مورد بحث نیز«دنیا»را مانع رفتن‏ بی‏آزار به بهشت نمی‏داند.43-ص 618، بیت 10:

هر چند که پشم است اصل هر دو بسیار به است از پلاش قالی.

m (پلاش)اشتباه است و درست آن«پلاس» است.

44،ص 627،بیت 11:

تا چو شبه گیسوان‏ فرو نهلد کی رهدای خواجه کل ز ننگ گلی

\*«گلی»اشتباه است و باید«کلی ilaK »باشد.

45-ص 631،بیت 19:

گر ناصبیت برد عمر باشی‏ ور شیعی خواندت علی نامی.

در توضیح آمده است:«علی نامی:علی(ع)را نام می‏بری،از نامیدن.»

«علی نامی»به معنی«نامت علی است»:اگر تو را ناصبی به مهمانی برد عمر هستی،اگر شیعه‏ تو را بخواند،نامت علی(ع)است.«علی نامی» به معنی«علی(ع)را نام می‏بری»نیست.

46-ص 643،شماره 54 دوبار تکرار شده است و توضیحات 47 مربوط به بیت 48 و شماره 48 مربوط به بیت«49»است.در صفحه‏ 683 نیز شماره توضیحات اشتباه چاپ شده است.

47-ص 683،بیت 23:

مر مؤذن را جو نانی‏ دشوار دهی‏ مر فسوسی را دینار جز آسان ندهی

در توضیحات آمده است:«فسوسی:حیله‏گر، جادوگر.»

«فسوسی»به معنی مسخره کننده و شوخی کننده‏ است.در تحلیل اشعار ناصر خسرو آمده است:

«فسوسی:مرد مسخره(برهان):مر مؤذن‏ را...»(16)در فرهنگ ترجمه و قصه‏های قرآن‏ آمده است:

«کانوا به یستهزءون»

:بودند ایشان که بدو افسوس کردند(43/6/1017)(17)

«حافظ:

دی گله‏ای ز طره‏اش کردم از سر فسوس‏ گفت که این سیاه کج،گوش به من نمی‏کند

(غزل 192)

یا:

آمد افسوس‏کنان مغبچه باده‏فروش‏ گفت:بیدار شو،ای رهرو خواب‏ آلوده

(غزل 423) مولوی نیز به همین معنی آن را بکار برده است:

من تو را افسوس می‏کردم ز جهل‏ من بدم افسوس را منسوب و اهل.»

(مثنوی،دفتر اول،45)

47-ص 684،بیت 11:

قلم بگیر و فزونی مجوی و غبن مکش‏ اگر به حکمت و علم اندر اهن پایگهی

در توضیحات آمده است:«تایگه:پایگاه،رتبه‏ و مقام»«تایگه»نادرست است و درست آن«پایگه» است.

48-ص 685،بیت 17:

به پیش شیری صد فرهمی ندارد پای‏ دو من سرب بخورد ده ستیر سیم گهی

در معنی بیت آمده است:«...گاهی دو من‏ سرب،ده ستیر نقره را می‏خورد.ستیر 40/1 یک‏ من،مصرع دوم برعکس معنی شده است.

در مصرع اول می‏گوید:صد خر در مقابل یک شتر تاب مقاومت ندارد و در مصرع دوم نیز می‏گوید: «گاه ده سیتر سیم(همان شیر مصرع قبل)دو من‏ سرب(همان صد خر مصراع پیشین)را می‏خورد.

49-ص 691،بیت 32:هرگز نبرد کسی به‏ بازار

نابیخته گندم بهایی.

در معنی مصرع دوم آمده است:«...گندم‏ گران بهای غربال کرده را.»

«نابیخته»به معنی غربال نشده است و معنی‏ مصرع دوم«گندم گرانبهای غربال نشده را»است.

50-ص 702،بیت 19.چون سوی علم‏ و طاعت نستابی؟ای رفتی شده چه همی پایی؟

«رفتی شده»اشتباه است و درست آن«رفتنی‏ شده»است.(ر.ک.ص 7 دیوان ناصر خسرو، چاپ دانشگاه تهران.)

51-ص 710،بیت 12؛چون به حسد، ننگری به خوان کسان بر/لقمه یارت به چشم‏ خوب‏تر آید.

«ننگری»در ایران ناصر خسرو چاپ دانشگاه‏ تهران«بنگری»است و با توجه به بیت«بنگری» بهتر است.(19)

52-ص 719،بیت 40:

ای زهر خورده قند تو ببرنده از پیوند تو

در توضیحات آمده است:«شاید«زهر خورده‏ی‏ قند تو»باشد یعنی ای دنیایی که ما از دست تو به جای‏ قند زهر خورده‏ایم و شاید«بند و مکر تو»درست‏ باشد.»(میـ+محـ،750)

شاید«بند و مکر تو»درست باشد در دیوان‏ ناصر خسرو مینوی و محقق به صورت«مکر و بند تو»است و ضبط این شارحان موجب اشکال در قافیه می‏شود.(رجوع کنید به ص 750،دیوان‏ ناصر خسرو چاپ دانشگاه تهران)

53-ص 724،بیت 15:

همه گزدم‏وش و خرچنگ‏کردار گوزن و شیرچهر و گاوپیکر.

در توضیح آمده است:«اشاره به برج‏های‏ عقرب،سرطان،اسد و ثور است.»

\*«گوزن»در این توضیح بدون معنی مانده‏ است.«گوزن کنایه از کمان،قوس است:

چون ز شاخ گوزن حمله برد زهره شیر آسمان بدرد.

(هنرنامه یمینی،عثمان مختاری،چا،همایی، 739 به نقل از معین)

پی‏نوشت:

(1)-ابو الفتوح،جلد 1،ص 165،به نقل از تحلیل اشعار ناصر خسرو،مهدی محقق،همان،ص 241.

(3)-دیوان حکیم ناصر خسرو،دکتر جعفر شعار و دکتر کامل‏ احمدنژاد،انتشارات پیام امروز،تهران،چاپ اول 1378 ص 90.

(4)-دیوان حکیم ناصر خسرو،همان،ص 151.

(5)-دیوان ناصر خسرو،مجتبی مینوی،مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران،1365،ص 724

(6)-همان ص 228،بیت 6.

(7)-همان ص 207،بیت 23

(8)-حافظ نامه،بهاء الدین خرمشاهی،انتشارات علمی‏ و فرهنگی.تهران چاپ چهارم،1371،ص 872،جلد دوم.

(9)-دیوان حکیم ناصر خسرو،همان 291،بیت 24.

(10)-شرح مثنوی شریف،بدیع الزمان فروزانفر،انتشارات‏ زوار،ص 552.

(11)-دیوان حکیم ناصر خسرو،همان،ص 195.

(12)-خوان الاخوان،ناصر خسرو و به قلم(قویم)،1338، کتابخانه بارانی.

(13)-خوان الاخوان،ناصر خسرو،همان،ص 180.

(14)-یادنامه ناصر خسرو،مقاله ناصر خسرو و مدیحه‏ سرایی،جلال متینی،انتشارات دانشگاه فردوسی،آذرماه‏ 2535،ص 484.

(15)-تحلیل اشعار ناصر خسرو،همان،ص 200.

(16)-همان ص 228.

(17)-فرهنگ ترجمه و قصه‏های قرآن،مبتنی بر تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری،دکتر محمد جاوید صباغیان.

انتشارات آستان قدس،1368،ص 316.

(18)-راز خلوتیان،شرح غزلیات حافظ،دکتر رضا اشرف زاده،انتشارات کلهر،چاپ اول 1379-ص 72.

(19)-دیوان ناصر خسرو،مجتبی مینوی...همان،ص‏ 527.